



جهاد آموزش، تربیتی

#مجاهدت‌ها_هنوز_ادامه_دارند

بیرجند / خیابان معلم / خیابان خلیل طهماسبی / پردیس شهید باهنر / بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

۰۹۰۲۹۶۳۳۵۱۱ - ۰۵۶۳۲۴۴۰۴۱



ویژه نامه طرح جهاد آموزشی، تربیتی
بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان
استان خراسان جنوبی

”من معلم لاین سرزمینم

هزاران قاسم سلیمانی تربیت خواهیم کرد“

۱۳۹۹



جهد آموزش شرعی



بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی

تابستان ۱۳۹۹

فهرست نامه :

۱

پیشگفتار

۲

توضیحات طرح جهادی

۴

خاطرات ماندگار

۱۱

ایده‌های خلاقانه

۱۶

آلبوم تصاویر

- مدیر مسئول: امیر عربی^۱
استاد راهنما: حبیب حاجی پور^۲
طراح گرافیک: سیدصادق حسینی^۳
هیئت تحریریه:
حسن یآوری^۴
مریم حسینی^۵
فاطمه بشگزی^۶
مهديه موسائی^۷
کوثر حجازیان^۸
عاطفه خسروی^۹
نسرین حسین زاده^{۱۰}
فاطمه بهروز^{۱۱}
فاطمه میری^{۱۲}
امینه سادات ترحمی^{۱۳}
فاطمه زهرا رضائی^{۱۴}
فاطمه سبزه کار^{۱۵}
فاطمه خسروی محمدسلطان^{۱۶}
روح الله فرهادی^{۱۷}
مهدی بهارشاهی^{۱۸}
مرجان احمدی بیژن^{۱۹}
عاطفه خازنی^{۲۰}
زهرا سادات حسینی^{۲۱}
نسرین خیالی^{۲۲}

۱. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند
۲. دکترای زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان
۳. دانشجوی کارشناسی راهبردی و مشاوره دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند
۴. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند
۵. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۶. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۷. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۸. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۹. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۰. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، واحد بنت الهدی صدر فردوس
۱۱. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۲. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۳. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، واحد بنت الهدی صدر فردوس
۱۴. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۵. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۶. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۱۷. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند
۱۸. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند
۱۹. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، واحد بنت الهدی صدر فردوس
۲۰. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، واحد بنت الهدی صدر فردوس
۲۱. دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند
۲۲. دانشجوی کارشناسی آموزش علوم اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام سجاده (ع) بیرجند



s k h _ c f u



"پیشگفتار"

مختصر توضیحی در مورد عدالت آموزشی و شرایط آموزشی کشور در زمان شیوع ویروس کرونا

بسم الله الرحمن الرحيم

رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی):

در مورد عدالت آموزشی و بهره‌مندی دانش‌آموزان از سهم مناسب خود در همه‌ی نقاط کشور به‌ویژه مناطق دور دست و شناسایی و پرورش استعداد های درخشان در مناطق محروم بارها صحبت شده است و اکنون که مسئله‌ی آموزش مجازی مطرح است، موضوع عدالت آموزشی حساس‌تر از گذشته است.

(اجلاس سالیانه‌ی رؤسا و مدیران آموزش و پرورش - تابستان ۱۳۹۹)

در آن‌سوی ساختمان‌های بلند شهرمان، بعد از تمام فضاهای سبز و سینماها و ورزشگاه‌ها، درست آن طرف جاده‌های بی‌انتهای خروج از محدوده‌ی شهری، ویروسی افتاد به جان کلاس‌های کانکسی، مدرسه‌های سرد زمستان و داغ تابستان، چادرها و کپرهایی که تخته‌سیاه کنجشان آن‌ها را مدرسه کرده بود و دل تمام دانش‌آموزانی که بر دستانشان پینه‌ی تلاش دوشادوش بزرگان روستا نقش بسته بود...

ویروسی که نه فقط سین سلامت بلکه نفس‌الف امکانات و عین عدالت را هم گرفته بود...

ویروسی که مدرسه را به ابعاد قاب یک تلویزیون و کلاس را به اندازه‌ی اینچ تلفن همراه کوچک کرده بود...

اما در همان پشت و دور و آن طرف این تکنولوژی، صفحه‌ی تلویزیون‌ها برفی بود و تلفن‌های همراه از نعمت عظیم اینترنت دور!

با یک حساب سرانگشتی می‌شد از جمع فارغ‌التحصیلان این سال مرز نشینان را کم کرد! خواه ساکن نقطه‌ی صفر مرزی باشند و خواه ساکن پشتِ مرزهای تقسیم امکانات و تکنولوژی!

در این وانگسا، با عنایت به عهد و میثاقمان به عنوان نومعلم این کشور و مردمش وظیفه خود دانستیم پا در مسیری بگذاریم که سرتاسرش عطر جهاد را می‌داد!

حق تحصیل را برای تمام کودکان سرزمینمان ضایع نشدنی می‌خواستیم و از صعب‌العبورها و مسافت‌های طولانی گذشتیم تا به خودمان برسیم...

خود حقیقی‌مان که بیرق این رسالت بر دوشش است! رسالت معلم بودن...

به امید روزی که فرزندان این مرزوبوم فارغ از تمام تفاوت‌ها، به یک اندازه سهم ببرند از آجر سفالی‌های مدرسه و پنجره‌های روبه پیشرفت کلاس‌ها!



"طرح جهاد آموزشی، تربیت"

توضیحی پیرامون طرح جهاد آموزشی بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی

بسم الله الرحمن الرحيم

تیغ قلم برنده تر از سلاح است و تاپشتوانه فرهنگی نباشد حتی مبارزه مسلحانه اثری نخواهد داشت.
دانشجوی شهید اسماعیل دقایقی

پیوستگی آموزش در هنگام تحصیل تاثیر بسیار زیادی در میزان یادگیری دانش آموزان دارد. وجود بیماری ناشی از ویروس کووید ۱۹ موجب شد نظام آموزشی بدلیل عدم آمادگی زیرساخت های فناورانه و همچنین کم توانی معلمان در ارایه آموزش های مجازی و عدم اعتقاد به این نوع آموزش ها، غافلگیر شود و نتواند به موقع وقفه تحصیلی را جبران نماید. شاید عدم وجود زیرساخت ارتباطات و نداشتن ابزار استفاده در بسیاری از مناطق روستایی و حتی شهری هم به این شکاف کمک کرد که راه حل پیشنهادی جهت رفع این شکاف بهره گیری وساماندهی توانمندی های محلی تحصیل کرده ها و بویژه دانشجویان است. خداوند را شاکریم که در این روزهای بحران بار شیوع ویروس کرونا، عشق خود به حرفه آموزگاری و دانش آموزان را تازه کرده و با عنایت پروردگار با ادای زکات علممان طلایه داران عرصه تعلیم و تربیت شدیم.

اهداف طرح:

۱. کمک به ازبین بردن شکاف آموزشی در مناطق محروم
۲. بهره مندی از توانمندی دانشجویان معلمان
۳. پیوند نظر و عمل در محیط واقعی و کارآموزی در شرایط بحران.

مراحل اجرا:

۱. فراخوان دانشجویان علاقه مند و مشخص کردن مناطق زندگی دانشجوی (بوم) و یا منطقه مورد علاقه
۲. هماهنگی با آموزش و پرورش جهت معرفی مناطق آسیب دیده و همچنین گروه بندی دانشجویان در قالب تیم های ۱۰ نفره و یا در هر منطقه آموزشی یک نفر از دانشجویان به عنوان رابط آموزشی انتخاب شود. همچنین ازبین معلمان علاقمند و یا راهبران آموزشی یک نفر از طرف اداره آموزش و پرورش مشخص شود.
۳. مشخص کردن اساتید مرجع در دوره ابتدایی و توجیه دانشجویان برای نحوه مواجهه با خانواده ها، رعایت پروتکل های بهداشتی و آموزش در شرایط بحران، توجه به همه ساحت های تربیت در هنگام آموزش و در نهایت امر اعزام دانشجویان برای آموزش دانش آموزان.

منابع و حامیان طرح:

۱. دانشگاه فرهنگیان (حمایت اداری و مالی و نظارت)
 ۲. بسیج دانشجویی دانشگاه و بسیج استان (حمایت اجرایی)
 ۳. وزارت آموزش و پرورش (حمایت حقوقی و هماهنگی با مناطق)
 ۴. بسیج سازندگی و قرارگاه پیشرفت و آبادانی کشور (حمایت پشتیبانی)
- اینک مشعل داران فرهنگ جهادی باری دیگر با افتخار آفرینی خود در ۱۳۰ روستا منجر به بار آفرینی ۱۸۰۰ دانش آموز گشتند. دانش آموزانی که به دلیل عدم وجود شرایط مطلوب (قطعی و عدم دسترسی به اینترنت و...) از عدالت آموزشی محروم ماندند. لذا بسیار مفتخریم با همت والای ۱۹۰ دانشجو معلم دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی در پی تحقق عدالت آموزشی و فرهنگی در جوامع محروم، نسبت به قبولی ۴۰ دانش آموزی که متأسفانه در امتحانات خرداد ماه پذیرفته نشده بودند، موثر واقع شدیم.
- و پس از جامعه پزشکان متعهد و پرستاران ایثارگر که در خط مقدم مبارزه با این بیماری قرار دارند باری دیگر شاهد جهاد بزرگ آموزشی از سوی معلمان و دانشجو معلمان توانمندمان بودیم که اجازه ندادند حتی اندک لحظه ای فرایند تعلیم و تربیت متوقف گردد.

ایرج مهدیزاده

مدیریت پردیس های دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی

طرح جهادآموزش، تربیت

عنوان فصل:

خاطرات ماندگار

در این بخش به گزیده‌ای از خاطرات دانشجومعلم‌ان طرح جهادی پرداخته خواهد شد که توانستند تجربه‌ای ناب از لحظه‌های شیرین تدریس در مناطق محروم را به ارمغان بیاورند. دانشجویانی که ندای رهبر خویش را لبیک گفته و در محروم‌ترین نقاط استان گام‌های بلندی در راستای تحقق هر چه بیشتر عدالت آموزشی برداشتند.

دانش آموز اشتباهی!

مهدیه موسائی

سر کلاس بودم و داشتم به بچه ها املا می گفتم که سر و صدایی در سالن توجهم را به خودش جلب کرد. به سالن نگاه کردم و دیدم سه پسر بچه در سالن هستند. تا آنها را دیدم با خودم گفتم: «حتما از دانش آموزهایی هستند که قرار است در کلاس من بنشینند» صدایشان زدم و پرسیدم: «کلاس اولی هستید؟» به سمت من آمدند و به پسری که از همه کوچکتر بود اشاره کردند و گفتند که او کلاس اولی است. گفتم: «بسیار عالی، او میتواند سر کلاس بنشیند.» به معاون هم گفتم یک دانش آموز کلاس اولی دیگر هم به کلاس من اضافه شد. من حتی او را به ایشان نشان هم دادم و از ایشان پرسیدم که آیا او از دانش آموزان تجدید پایه است یا خیر. معاون هم با حالتی که انگار او را نمیشناخت جواب داد: «نه». به هر حال سر کلاس نشستم. تصمیم گرفتم او را ارزیابی کنم؛ درس آب را باز کردم و از او خواستم که بخواند. او فقط به تصاویر نگاه می کرد و هر چیزی را که من می گفتم بلند و با اعتماد به نفس تکرار میکرد. هیچ کلمه ای را نتوانست بدون کمک من بخواند. با خودم گفتم: «خدای من، این دانش آموز چطور قبول شده؟!». املا گفتن را ادامه دادم و سعی کردم کلمات آسان تری را به کار ببرم. در نهایت که برگه را مشاهده کردم فقط با یک صفحه که چند دایره در آن کشیده شده بود مواجه شدم. ناامید شده بودم. نوبت مسابقه ماهی گیری شد. مسابقه را بین همان دانش آموز و ضعیف ترین دانش آموز کلاس برگزار کردم و خوشبختانه این بار توانست برنده مسابقه بشود. بعد از کلاس در ساعت تفریح با معاون صحبت کردم و پرسیدم: «این دانش آموز اصلا نمی تونه بخونه و نمیتونه بنویسه چطوری قبول شده؟». معاون به سراغ لیست رفت و آن را نگاه کرد و با خنده گفت: «این بچه تازه امسال میخواد بره کلاس اول.» تا این را شنیدم کلی عذاب وجدان من را فرا گرفت. همش با خودم می گفتم: «خداکنه فکر کنه مدرسه خیلی سخته و باید از همون اول خوندن رو بلد باشه و دلزده بشه.» مدام این تصورات در ذهنم مرور میشد. به همین خاطر رفتم و با او صحبت کردم و سعی کردم که به او انرژی بدهم. آن روز به خوبی تمام شد اما هنوز هم این سوال ذهن من را درگیر کرده که او چطور مسابقه را کاملا تصادفی و بدون خطا از یک دانش آموز کلاس اولی برد؟!!



مسابقه فوتبال

امیر عربی

ساعت آخر بود. طبق معمول دانش آموزان را برای فوتبال بازی کردن به حیاط فرستادم. خودم هم مشغول بازی با آنها شدم. به شخصه اعتقادم این بود که چون تابستان است باید آموزش در کنار بازی و تفریح باشد نه اینکه بازی و تفریح در کنار آموزش. به همین دلیل قریب به نیم ساعت از هر روز را به فوتبال بازی کردن با دانش آموزان اختصاص می دادم. همین موضوع باعث شده بود که روز به روز بر تعداد دانش آموزانم افزوده شود. یارکشی کردیم. من و یکی از دانش آموزان کلاس سوم با هم یک تیم را تشکیل دادیم و ۲ دانش آموز کلاس چهارمی و ۱ دانش آموز کلاس پنجمی هم تیم دیگر را تشکیل دادند. طبق معمول دروازه بان ایستادم. در حین بازی ناگهان پای دو دانش آموز به هم گیر کرد و یکی از آنها محکم به زمین خورد. سریع بالای سرش رفتم. حالت گریه از چشمانش نمایان شده بود و چیزی نمانده بود که گریه کند. خیلی ترسیده بودم. با خودم گفتم نکنده که خدای نکرده اتفاقی برای او رخ بدهد، مانده بودم چه کنم. ناگهان فکری به ذهنم رسید. یواشکی در گوشش گفتم: «علیرضا کاری نشده. بلند شو؛ دخترا دارن تورو نگاه میکنن؛ توپسری زشته. آبروت پیششون میره ها!» تا این را گفتم خیلی سریع بلند شد و به بازی پرداخت. انگار نه انگار که زمین خورده است. حتی سه گل هم در حین بازی زد. بعد که بررسی کردم متوجه شدم خدا روشکر کاری با او نشده و فقط کمی ترسیده بود!



روز بارانی

مهدی بهارشاهی

آن روز دل من هم مثل آسمان گرفته بود. سردرد عجیبی داشتم. بنابراین، تصمیم گرفتم کلاس را زودتر تعطیل کنم. ساعت های ۱۱:۳۰ دانش آموزان را روانه‌ی خانه‌هایشان کردم و خودم هم به داخل خانه رفتم. وقتی شیرآب را باز کردم تا آبی به سروصورتم بزنم، متوجه شدم که آب قطع شده است. هوا خیلی گرم بود و اما آبی برای روشن کردن کولر نبود. با هر سختی که بود، ظهر را سپری کردم و پس از کمی استراحت، با صدای غرش ابرها از خواب پریدم و با صحنه‌ی عجیبی مواجه شدم. آسمانی که صبح دلش گرفته و بغض کرده بود، حالا بغضش را شکسته است و سر بر دامن زمین گذاشته و گریه می‌کند. مجبور شدم کلاس شیفت عصر را تعطیل کنم. اما بچه‌ها به رسم رفاقت هر روزه، به دیدنم آمدند. وسط حیاط مدرسه، زیر آن باران زیبا، بازی کردیم. آن روز آنقدر سرگرم بازی شده بودیم که چتری برای بالای سر گرفتن و جلوگیری از خیس شدن لازم نداشتیم. این لحظات خوش، برناراحتی‌ها و بغض‌های صبحم پرده انداخته بود. صدای اذان که بلند شد، با بچه‌ها خدا حافظی کردم و به خانه رفتم که متوجه شدم برق، قطع شده است. فکر کردم فقط برق مدرسه قطع شده. اما وقتی پرس و جو کردم فهمیدم رعدوبرق باعث قطعی برق منطقه شده است و حالا علاوه بر قطعی آب، برق هم قطع شده بود. از بطری آبی که برای خوردن از بیرون با خودم آورده بودم، وضو گرفتم و نماز خواندم. هوا داشت کم‌کم تاریک می‌شد... به وسط حیاط مدرسه رفتم و دم در سالن، همان جایی که باران نگرفته بود، فرش پهن کردم. تا شب را آنجا سپری کنم. گرچه کمی سخت بود و رژه رفتن پشه‌ها باعث می‌شد که نتوانم بخوابم اما دیدن آسمان زیبای کویر در آن شب تاریک، برایم جذاب بود.



مدرسه دریایی

فاطمه الماس‌وش

شروع فعالیت من در طرح جهاد آموزشی از مدرسه زهره براتیان در شهرستان سربیشه آغاز شد و افتخار این را داشتم که به مدت ۸ روز در این طرح همکاری کنم. کلاس من از ترکیب ۸ دانش آموز دختر و پسر تشکیل شده بود و اینجانب سعی کردم از روش‌های مورد علاقه دانش آموزان مانند فیلم، کاردستی، شعر، بازی، نقاشی و ... برای یادگیری بهتر درس نشانه‌ها و تثبیت آن استفاده کنم. از آنجا که متوجه شدم تدریس از طریق بازی و داستان برای دانش آموزان جذاب‌تر است، آنها را با مدرسه دریایی آشنا کردم. در این مدرسه دریایی، دانش آموزان جانوران دریایی را که در داخل بدنشان کلمات دارای نشانه "س" بودند، از جانورانی که در داخل بدنشان کلمات دارای نشانه "ص" بودند، جدا کردند. پس از آن، آنها را با دریاهای مهم ایران آشنا کردم. من با استفاده از بازی، نشانه‌های هم صدا را به آنها یاد دادم تا از طریق سرگرمی این درس نسبتاً سخت را به خوبی فرا بگیرند. در این روزهایی که جهان درگیر بیماری کرونا است، من نیز در حد توانم برای آگاهی دانش آموزانم در راه حفظ سلامتی خود و خانواده‌هایشان تلاش کردم و فیلم آموزشی در رابطه با درست شستن دست‌ها پخش کردم. سپس از همه آنها خواستم تا چیزی را که مشاهده کردند، اجرا کنند.

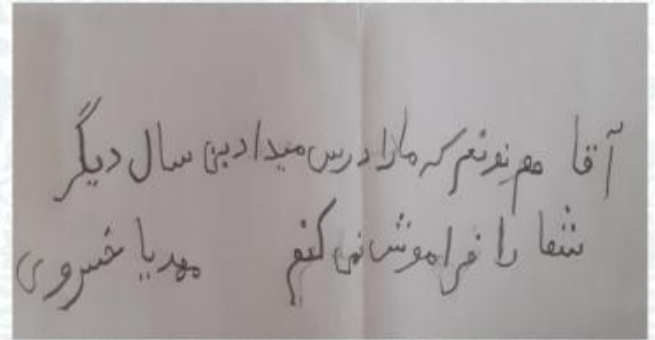
در نهایت با کوله باری از تجربه و خاطرات شیرین به فعالیت خود در مدرسه "زهره براتیان" و در کنار دانش آموزان مهربان آن پایان دادم. ان شاء الله خداوند توفیق خدمتی دوباره در جهادهایی نظیر جهاد آموزشی امسال، نصیب اینجانب کند!



رسالت معلمی

عرفان عربی

زنگ آخر هم به پایان رسیده بود. منتظر سرویسم بودم و از پنجره کلاس بیرون را نگاه میکردم که ناگهان یکی از دانش آموزان دوان دوان وارد کلاس شد و گفت: «آقا سرویستون آمده!» خیلی سریع وسایلم را جمع کردم و داخل کیف قرار دادم و زیپ کیف را بستم. بعد از خدا حافظی سوار سرویس شدم و حرکت کردیم. به بیرجند که رسیدیم، طبق روال گذشته در حاشیه ترمینال از مینی بوس پیاده شدم. به خانه رسیدم. تصمیم گرفته بودم برای دانش آموزان هایم مقداری تمرین بنویسم تا فردا تحویلشان بدهم. مشغول نوشتن تمرین شدم. بعد از اتمام کار وقتی میخواستم وسایلم را داخل کیف بگذارم برگه تا شده ای توجهم را به خودم جلب کرد. آن را برداشتم. به آرامی تایش را باز کردم. با نوشته ای جالب روبه رو شدم: «آقا ممنونم که ما را درس میدادی سال دیگر شما را فراموش نمی کنم. مهدیار خسروی» بیشتر که دقت کردم تازه فهمیدم قضیه از چه قرار است. دانش آموز پایه اولم این نامه را برای من نوشته و بدون اینکه چیزی بگوید آن را داخل کیفم انداخته بود. خیلی خوشحال شدم از اینکه دانش آموزانم اینقدر به من اظهار لطف می کنند و قدرشناس زحمات معلمشان هستند. فردا که به مدرسه رفتم همان دانش آموز یواشکی به من گفت: «آقا نامه ای که براتون نوشته بودم را خوندید؟» گفتم: «بله عزیزم! ممنونم که اینقدر، قدر دان زحمات معلمین هستی ولی بدون اون چیزی که معلمت رو بیشتر خوشحال میکنه موفقیت شما در زندگی تون هست پس تمام تلاش خودت رو بکن تا شخص مفیدی برای خانواده، دوستان، کشور و خداوند باشی! اون موقع منم خیلی خیلی خوشحال میشم!» با خوشحالی زیادی گفت: «چشم آقا چشم!» و دوان دوان رفت تا تکالیفش را بنویسد. با خودم میگفتم «چقدر لذت بخش است وقتی اینگونه به یک دانش آموز روحیه و امید می دهی! چرا که این کودکان واقعا پتانسیل کافی را برای موفقیت را دارند اما شاید شرایطشان باعث شود که طور دیگری فکر کنند.»



علیرضا علیزاده

هدیه ناقابل!

به نظرم کلمه‌ی معلم را باید دروازه نامه، طور دیگری معنا کنند. معلمی علاوه بر آموختن علم، دادوستد مهربانی و تمام صفات خوب دنیا هم هست این دادوستد یعنی یک معلم هم علم می آموزد و هم علم رایاد می گیرد، مهربانی می دهد و مهربانی پس می گیرد...
خاطره ای زیبا از روزهای شیرین تدریس به یاد دارم. روزهایی که باعث شد من برای اولین بار معلم بودن سریک کلاس واقعی را تجربه کنم. در یکی از این روزهای شیرین، زنگ تفریح از پشت پنجره ی کلاس، بچه ها را تماشا می کردم؛ چقدر صمیمانه باهم بازی می کردند و من با مشاهده این صحنه ها، گل لبخند بر لبانم میشکفت و با خود می گفتم بچه بودن چقدر خوب است، بزرگ که می شوی دلت برای این دوران کوتاه خیلی تنگ می شود. در همین حال و هوا بودم که یکی از بچه ها وارد کلاس شد و گفت: «آقا اجازه؟» می شود یک کاغذ به من بدهید؟» وقتی دلیلش را پرسیدم باهمان لهجه ی زیبای روستایی اش گفت: «شما کاغذ را به من بدهید دلیلش را بعدا خواهید فهمید!» در حالیکه کنجکاوی در چهره ام موج می زد کاغذ را به او دادم. از لحظه ای که کاغذ را گرفته بود فکر و خیال های زیادی به سراغم آمده بودند. اینکه، اگر می خواست روی کاغذ بنویسد، پس چرا با خودش مداد نبرد! نکند می خواهد داخل آن چیزی بگذارد اما چه چیزی؟! این فکر و خیال ها در ذهنم جنجال به پا کرده بودند. طاقت نیاوردم و به وسط حیاط رفتم. وقتی به دستان کوچکش نگاه کردم دیدم که کاغذ را مچاله کرده. دستش را بالا آورد و کاغذ مچاله شده را به من داد. با اشتیاق فراوان آن را باز کردم. او لای آن کاغذ مچاله شده مقداری مغز بادام گذاشته بود. بعدش فهمیدم که اوصبح، بادام ها را از خانه به مدرسه آورده و زنگ تفریح برای شکستن آن ها به پشت ساختمان مدرسه رفته و پس از شکستن، آنها را به عنوان هدیه برای من لای آن کاغذ گذاشته بود. آن هدیه، گرچه به ظاهر ناچیز دیده می شد، اما من حال آن شخصی را داشتم که کسی برایش هدیه ای گرانبها از یک سفر، به ارمغان آورده باشد. آن هدیه برای من حکم با ارزش ترین هدیه ی زندگی ام را داشت و اینجا، همان جایی بود که من مفهوم جمله ی «معلمی دادوستد مهربانی است» را درک کردم.



شور و شوق معلمی

فاطمه سبزه کار

روز اولی بود که می خواستم برای تدریس به مدرسه بروم. شور و شوق خاصی در وجودم متلاطم شد. انگار کودک درونم بیدار شده بود و زمزمه گر روزهای بچگی ام بود. روزهایی که کیف بر دست، شتابان به مدرسه می رفتم و تنها دلوپسی ام شکستن نوک مداد رنگی هایم بود. آن روز، زودتر از روزهای دیگر چشمانم را گشودم اما انگار درخشش خورشید، گواهی روشنایی آن روز را می داد. راهی مدرسه شدم اما این بار، نه با آن شادمانی دوران کودکی، بلکه با دغدغه های یک معلم. نزدیک درب مدرسه، بچه ها منتظر من بودند. گویی آن ها نیز شوقی وصف نشدنی برای حضور در کلاس داشتند. احوال پرسسی گرمی با آنها کردم و همانگونه که حرف می زدم، قفل را باز کرده و وارد شدم. انگار تمام دیوارهای مدرسه، خاطرات ایام دبستانم را زمزمه می کردند. وقتی به آن ها با کمک دست ورزی های جذاب آموزش می دادم، برق ذوق و تعجب را در چشمان آنها می دیدم. گویی تا به حال فقط یک روش خشک و یکسان تدریس را تجربه کرده بودند. هنگام برگشت به خانه، با اصرار، وسایلم را تا در منزل آوردند و هر چه من می گفتم خودم می برم و زحمت نکشید، قبول نکردند. روزها سپری شدند و من به شناخت بیشتری نسبت به آنها و ضعف های درسی شان و البته اهمیت کار یک معلم پی بردم. آن روزها در میان این همه دغدغه و بیماری و تنهایی خودم، بهترین لحظات را در کنار دانش آموزانم سپری کردم. گویی ساعت هایی که در کنار آن ها بودم، نشاط آن ها به من هم تزریق می شد. برای آن ها و همه ی کودکان سرزمینم، آینده ای درخشان را آرزو مندم.



عرفان عربی

ایثار کودکانه

به لحظات پایانی کلاس نزدیک شده بودیم. بعد از گذشت ۴۵ دقیقه کار با دانش آموزان چند پایه، واقعا خسته شده بودم و البته خستگی را به طور کامل در چهره دانش آموزان هم احساس می کردم. با چشم هایشان داشتند می گفتند که اجازه بدهم کمی استراحت کنند. به سمت دانش آموزان برگشتم و صدایم را بلند کردم و گفتم: «بچه ها می تونین برین بیرون و استراحت کنین.» به سمت تخته سیاه رفتم تا آن را تمیز کنم. تخته را از وسط نصف کرده بودم. یک سمت تمرین های فارسی پایه اول بود، سمت دیگر تخته هم تمرین هایی برای دانش آموزان پایه سوم نوشته بودم تا هنگامی که برای پایه چهارم املا میگویم آنها را حل کنند. تخته پاک کن را برداشتم و تخته را پاک کردم. برگشتم تا روی صندلی بنشینم و کمی استراحت کنم که ناگهان مشاهده صحنه ای تمام خستگی ها را از بدنم خارج کرد! دانش آموز پایه اولم، کیک را که مطمئنم در آن سن و سال برای یک کودک خیلی اهمیت دارد به ۴ قسمت تقسیم کرده بود و به همراه دو دانش آموز دیگر آن را روی جلد کیک چیده بود و مانند کسی که سینی در دست دارد و چیزی تعارف می کند به سمت من آمدند. با همان لحن کودکانه و شیرین روستایی گفتند: «آقا بفرمایید!» من هم که با دیدن این صحنه از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم گفتم: «خیلی ممنون عزیزم خوراکی تو بخور تا برای زنگ بعد انرژی بگیری!». اما مدام اصرار میکرد و میگفت: «خواهش میکنم، خواهش میکنم!». دلم نیامد دستش را رد کنم به همین خاطر یکی از قسمت ها را برداشتم و دوباره گذاشتم. گفتم: «ممنون عزیزم!». با خوشحالی زیادی سمت بقیه دانش آموزان رفتم و آن ۴ قسمت را بین دوستانم تقسیم کرد. به فکر فرو رفتم: این کودک حاضر شد از بهترین چیزی که داشت انفاق کند و ببخشد؛ اما عرفان! آیا تو هم مثل این کودک توانایی سخاوت و بخشندگی داری؟! درسی که آن کودک آن روز به من داد از هیچ معلم و بزرگی نیاموخته بودم. یادمان باشد این کودکان قلبشان از جنس خداست و دلشان پاک است. گاهی معلمین بسیار خوبی هستند و ما باید از آنها درس بیاموزیم.



جاده عاشقی

مریم حسینی

روز اول وقتی که وارد مدرسه شدم، استرس عجیبی همه‌ی وجودم را فراگرفته بود. نمی دانم دلیلش چه بود، ولی هر چه بود خوب توانسته بود در دلم آشوب به پا کند. مدرسه‌ای که برای تدریس به آنجا می رفتم با محل زندگی‌ام، کمی فاصله داشت. من نام آن جاده را جاده‌ی عاشقی گذاشته بودم. چون از همان روز اولی که به آن مدرسه پا گذاشتم، عاشق شده بودم؛ عاشق دستان کوچکی که از من نوشتن را می آموختند، عاشق چشمان معصوم کودکانی که شوق یادگیری در آن‌ها موج می زد. من باتمام وجودم مفهوم جمله (معلمی شغل نیست، عشق است) را عمیقاً درک می کردم. صبح‌ها وقتی که به کلاس می رفتم بعضی بچه‌ها زودتر می آمدند. اما یکی از بچه‌ها هر روز نیم ساعت تاخیر داشت یک روز که با تاخیر آمد، با تعجب از او پرسیدم که چرا تاخیر دارد و به موقع نمی آید؟ با لهجه‌ی زیبا و شیرینش مثل یک غنچه که بشکفت، زبان باز کرد و گفت: «خانم اجازه، صبح‌ها خیلی خوابم می آید اگر اجازه می دهید، من روی همین نیمکت بخوابم شما هم به کارتان برسید!!» زبانم بند آمده بود از این همه حاضر جوابی، آن هم از پسری که فکر می کردم خجالتی و گوشه گیر است. با اینکه به زور جلوی خنده ام را می گرفتم از او پرسیدم: «نکند شب‌ها دیر می خوابی؟» جواب داد: «خب خانم از فیلم‌ها که نمی توانم بگذرم!» به او گفتم: «از این به بعد شب‌ها زود بخواب تا صبح‌ها به موقع به مدرسه بیای!» او از آن موقع به بعد این مسئله را به خوبی رعایت می کرد. نامش مهدی بود. در زمان تدریس فهمیدم مهدی از لحاظ درسی و سرعت یادگیری نسبت به بقیه دانش آموزان ضعیف‌تر است. در این مورد با معلمش هم صحبت کردم و فهمیدم که واقعا همین‌طور است و دیر یاد می گیرد معلمش می گفت: «ابتدای سال تحصیلی وقتی رنگ‌ها را به دانش آموزانم می آموختم، مهدی هر رنگی را که از او می پرسیدم می گفت آبی؛ برای اینکه مهدی رنگ زرد را تشخیص دهد رنگ‌های تفریح به او یک موز می دادم که بخورد و سعی می کردم با این روش‌ها رنگ‌ها را به خاطر بسپارد و نزدیک به یک ماه من درگیر بودم تا توانستم کاری کنم که مهدی رنگ‌های گوناگون را از یکدیگر تشخیص دهد! برخلاف مهدی، دانش آموز دیگری به نام امیرمحمد استعداد خیلی بالایی در یادگیری داشت؛ به خصوص یادگیری دیداری، وقتی برایشان املا می گفتم امیرمحمد تا آخر جمله‌ی بعدی را هم می نوشت.

هفته‌ی دوم تدریسم مصادف شده بود با ایام محرم؛ یک روز که مشغول تدریس بودم مهدی مدام سروصدا می کرد و با صدای بلند "حسین حسین" می گفت. به او گفتم که اگر به درس گوش دهد و تمرین هایش را انجام دهد، به او اجازه می دهم آخر زنگ برایمان بخواند. آن لحظه فکر نمی کردم که صدایی به این دلنشینی داشته باشد. وقتی آخر زنگ، به او گفتم که می تواند برایمان روضه بخواند، باتوجه به سنش، آنقدر صدای دلنشینی داشت که اطمینان دارم اگر خدا بخواهد او می تواند در آینده از مداحان محب اهل بیت شود و با صدای دلنشین خودش در قلب و ذهن مردم ماندگار شود. در این مدت برنامه‌ی روزانه‌ی این شده بود که صبح‌ها به مدرسه می رفتم و بعد از ظهرها و روزهای تعطیل به این فکر می کردم که چگونه تدریس خلاقانه داشته باشم تا بچه‌ها خسته نشوند و چگونه مشکل هریک از دانش آموزان را حل کنم؟ یکی از روزهایی که به مدرسه می رفتم، متوجه شدم که متاسفانه ابدارچی مدرسه مبتلا به کرونا شده است! خیلی شوکه شده بودم و دلشوره‌ی عجیبی داشتم. تمام ترسم از مدرسه بود؛ مادری که بیماری زمینه‌ای داشت و هر روز دعایش را بدرقه‌ی راهم می کرد. آن ماجرا قلبم را لرزاند اما اراده‌ام را نلرزاند. با خودم عهد بستم که ادامه دهم. پس از آن خیلی بیشتر از قبل به پروتکل‌های بهداشتی توجه می کردم و حساسیت بیشتری نشان می دادم اما باز هم تدریس را تا روز آخر رها نکردم. روز آخر طرح جهادی برایم روز سختی بود. دل کندن از دانش آموزانی که خیلی وابسته شان شده بودم برایم سخت بود. اگر چه شاید نتوانم دیگر آنها را ببینم، اما یاد تک تک آنها و خاطرات آنها تا همیشه در ذهنم ماندگار خواهد بود.



دل نوشته پایانی

فاطمه رضایی

به نام اول معلم هستی

آن که با تمام عظمتش بر لوح و قلم قسم یاد کرد.

خداوندگاری که بندگان را با قلب‌هایی سرشار از عشق و محبت و نوع دوستی آفرید.

دنیا همیشه به میل ادمیان نمی‌گذرد مردم مدت‌ها بود با کرونا گلاویز شده بودند و روزهای سختی بر جامعه می‌گذشت قرنطینه جوانی ام را دچار روزمرگی کرده بود هر کس به نحوی در حال جهاد بود و من جامانده از قافله.....

وقتی مدافعان سلامت را می‌دیدم که در حال خدمت به هموعان خود هستند قند در دلم آب می‌شد به حال خوبشان غبطه می‌خوردم، اما چاره‌ای نبود.....

در حال جستجوی فضای مجازی بودم اطلاعاتی عجیبی نظرم را جلب کرد با "عنوان مجاهدت‌ها هنوز ادامه دارد....."

مطلبی در رابطه با اردوی آموزشی - تربیتی بسیج دانشگاه فرهنگیان استان امیدواری تمام وجودم را فرا گرفت، آری من هم می‌توانستم مدافع باشم: مدافع آموزش با امید به خدا ثبت نام کردم و طرح شروع شد.

ساعت ۶:۳۰ صبح روز شنبه با اشتیاقی وصف نشدنی و قلبی پر از انگیزه و امید از خانه بیرون رفتم به مقصد قربه الی الله آن صبح متفاوت‌ترین صبح زندگی‌ام بود، صبحی که گویی قرار بود پا به دنیایی متفاوت بگذارم، دنیایی سرشار از ایثار و فداکاری. اتوبوس با صفای آقای محروم، سرویسی که گویی کشتی بود که با حرکتش بر دریای عشق شناور می‌شد و هر لحظه به ساحل ایثار نزدیکتر...

به راه افتادیم پیش به سوی آرمان‌های انقلاب و مطالبات رهبر فرزانه. پیش به سوی آینده‌ای روشن که با دستان کوچک فرزندان این مرز و بوم ساخته می‌شود، رفتیم تا فاطمه وار پا در رکاب شهید مطهری ها بگذاریم: تا شاید بتوانیم در جبهه‌های تعلیم و تربیت با سلاح ایثار و قلم در برابر دشمن محرومیت بایستیم و در حد توانمان گامی در راستای عدالت آموزشی برداریم.

رفتیم تا دست در دست هم زیر سایه مقام معظم رهبری تلاش کنیم تا شاید بتوانیم به عنوان افسران سپاه پیشرفت کشور لبخند رضایت را بر لبان پیشوایان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بنشانیم که این بزرگترین هدفمان بود: لبخند بر لبان سید علی. روستا‌های منطقه باقران جبهه‌های جهاد ما بودند.

دل در دلم نبود که کی به مقصد میرسیم، مسیری طولانی که اگر با چاشنی عشق همراه نبود بسیار خسته کننده می‌شد. در مسیر در حالی که از فرط خوشحالی آموخته‌های آموزگاری در ذهن می‌گذشت ناگهان دلم لرزید با خودم گفتم چگونه معلمی خواهم بود؟ آیا به راستی می‌توانم آنگونه که باید حق مطلب را ادا کنم؟ می‌توانم درس و عشق را تمام و کمال به دانش‌آموزان هدیه کنم؟ اما ناخودآگاه حدیث شریف امیرالمومنین علی علیه السلام در قلبم نقش بست ((فی الاخلاص النیات نجاح الامور)) "موفقیت کارها در خلوص نیت هاست" و آرامشی دوباره وجودم را فرا گرفت.

بالاخره رسیدیم روستایی در حدود ۳۰ کیلومتری شهر بیرجند، روستای نوفرست، روستایی که قسمت من شده بود تا بهترین خاطرات یک ماه عمرم را در آنجا تجربه کنم و دبستانی که مزین بود با نام شهید رضا بهلگردی.

تا چشمم به نام شریف این شهید بزرگوار روی تابلوی دبستان افتاد گویی روحی تازه در کالبدم دمیده شد و انرژی مضاعف یافتم، از صمیم قلب خدا را سپاسگزارم که این توفیق را نصیب من کرده بود تا در محضر این شهید بزرگوار درس جهاد پس بدهم، چرا که همه ما مدیون شهیداییم. پایم را که در مدرسه گذاشتم با تمام وجود از این شهید بزرگوار مدد خواستم تا بتوانم به درستی مسئولیتی را که پذیرفته بودم انجام دهم. مدرسه‌های کوچک بود اما با عظمت؛ دانش‌آموزانی با چهره‌های معصومانه شان که با نگاهی سرشار از شور و اشتیاق کودکان به انتظار معلمشان نشسته بودند، به استقبال آمدند انگار پس از ماه‌ها دوری از مدرسه دوباره به آرزوهایشان رسیده بودند و با دیدن من خوشحال شدند و البته من از آنها خوشحال تر و نگاهشان که به من امید می‌داد ...

به صلاحدید مدیر آموزگار محترم روستا قرار شد آموزش نوگلان کلاس اولی بر عهده من قرار بگیرد که متأسفانه دو نفرشان به دلیل عدم دسترسی به فضای مجازی از نظر تحصیلی کم برخوردار تر بودند، آنها حتی تعداد کمی از حروف الفبای فارسی را می‌شناختند و یک نفر که بیماری سختی داشت و با یک کلیه زندگی می‌کرد و مدام تحت درمان بود و به دلیل شغل کم درآمد پدر و هزینه‌های زیاد درمان مشکلات مالی فراوانی داشتند. حالا من بوم و دنیای جدید کلاس اولی‌ها، دوستان کوچکم که با قلب‌های بزرگشان درس‌های زیادی به من آموختند، در نظر گرفتن شرایط دانش‌آموزان و همدردی با آنها را با محبت و تدریس همراه کردم.

من زندگانی را گام به گام با آنها زیستم، روزها را حرف به حرف با آنها تجربه کردم، داستان هر یک از حروف الفبا را با جان و دل برایشان بیان کردم، خانه به خانه شهرک الفبا را با دستهای کوچکشان معماری کردند تا بتوانند گامی به سوی آینده روشن‌شان بردارند و قصر موفقیت را بر روی ویرانه‌های محرومیت بنا کنند.

وقتی دست‌های کوچکشان را برای اولین بار برای نوشتن حروف در دست می‌گرفتم گویی قدرتی ماورایی کمکم می‌کرد تا با تمام وجود قلم امید را در صفحه روشن زندگی‌شان به حرکت در آوردم، هر کلمه‌ای که می‌توانستند بنویسند بارقه‌ای از امید را در دلم شکل می‌داد و اشتیاق مرا بیشتر می‌کرد، زیرا رسالتم این بود، آنها شکوفه‌های انقلاب بودند و نسلی که پیشرفت‌شان بر عهده من و شماست. نسلی که باید ساخته و پرداخته شوند برای حفظ آرمان‌های انقلاب اسلامی.

با اینکه دغدغه اصلی در طول طرح سلامت دانش‌آموزان بود و در کلاس با آنها فاصله فیزیکی داشتم اما قلبهامان به هم نزدیک بود، نزدیک تر از همیشه.....

آنقدر نزدیک که رنج محرومیت‌شان بر تنم نشست. به کودکی دانش‌آموزانم و همه دانش‌آموزان مناطق محروم می‌اندیشیدم که چگونه به دلیل عدم دسترسی به شاد، دل‌هایشان غمگین شده بود و خوشی‌هاشان ناخوش، کودکانی که سرمایه‌هایی ارزشمند برای این سرزمین‌اند در دل عاجزانه از خدا خواستم که هر چه سریعتر با نابودی این ویروس منحوس نه تنها فاصله فیزیکی بین دانش‌آموزان کمتر شود بلکه با همت بلند مسئولین و جهادگران مخلص پیرو راه امام، فاصله آموزشی که به واسطه آموزش مجازی در مناطق محروم به وجود آمده نیز کمتر شود و عدالت آموزشی که از توصیه‌های اکید رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) است برقرار گردد و همه فرزندان این مرز و بوم از شرایط یکسان آموزشی برخوردار شوند. به امید روزی که هیچ کجای دنیا و مخصوصاً ایران عزیز دچار محرومیت نباشد.

اللهم عجل لولیک الفرج



طرح جهادآموزش، تربیت

عنوان فصل:

ایده‌های خلاقانه

در این بخش با هم به مرور برخی ایده‌های بکر و خلاقانه‌ی دانش‌جو و معلمان جهادگر می‌پردازیم که در شرایط تدریس با دستورالعمل‌های بهداشتی و در میان کمبود امکانات مناطق محروم، آموزش مطالب درسی را برای دانش‌آموزان جذاب کردند.

آموزش فارسی با سفالگری

هدف: دست ورزی، ایجاد علاقه، مهارت کار با گل رس، کلمه سازی از طریق ترکیب حروف، ساخت چند کلمه تنها با چند حرف (مثل: داور، وارد، دارو، اردو)، تقویت املا، تقویت جمله سازی

وسایل مورد نیاز: گل رس، آب ولرم، کیسه زباله

شیوه ی اجرا:

در مرحله ی اول از بچه ها می خواهیم هر کدام چند حرف را درست کنند.
در مرحله ی دوم از آنها می خواهیم تا با حروفی که ساختند، کلمه بسازند.
در مرحله ی سوم از آنها می خواهیم تا با همکاری هم، با استفاده از کلمات جمله بسازند.

مهدیه موساتی



مغازه کتابفروشی

هدف: آموزش خلاقانه ی اعداد سه رقمی و پول - افزایش دقت و تمرکز

وسایل مورد نیاز: کاردستی هایی به شکل سکه، کتاب، چرتکه

شیوه ی اجرا:

روی یک میز کتاب هایی را قرار می دهیم و در واقع یک مغازه ی کتاب فروشی با خلاقیت خود دانش آموزان در کلاس ایجاد کرده و برای هر کتاب قیمت گذاری می کنیم و به صورت مرحله به مرحله دانش آموزان را با مفهوم ریال آشنا می کنیم. از یکی از دانش آموزان می خواهیم به عنوان فروشنده پشت نیمکت بنشینند و سه دانش آموز از فروشنده کتاب خریداری می کنند، در این مرحله فروشنده باید به محاسبه ی خریده ها به کمک چرتکه بپردازد، در تمامی این مراحل معلم به عنوان دستیار فروشنده در کنار دانش آموز حضور پیدا می کند و به همه ی دانش آموزان کلاس کار با چرتکه و محاسبه ی قیمت ها را در ضمن بازی آموزش می دهد.

زهرا سادات حسینی



مداکشی با استفاده از داستان

هدف: ساخت کلمه با ترکیب حروف و تشخیص صداها ی کلمه از طریق تفکیک حروف

وسایل مورد نیاز :

کارت های حروف، چسب یا آهنربا، تخته وایت و ماژیک وایت برد

شیوه ی اجرا :

کارت های حروف را روی تابلو میچسبانیم. سمت دیگر تابلو یک عدد نیمکت و پایین آن چند عدد خانه می کشیم. داستان را تعریف می کنیم: حروف اومدن پارک بازی گتن، بعد از کلی بازی خسته شدن و میخوان بشینن روی نیمکت و خوراکی بخورن. عزیزم کلمه ی (بابا) رو روی نیمکت بنشون. آفرین.. حالا وقت رفتن به خونه است هر صدایی رو ببر خونه ی خودش.. و دانش آموز باید در آخر تعداد خانه ها را بشمرد و بگوید آن کلمه چند صدا دارد.

مهدیه موسائی

تدریس نشانه با زبان بدن

هدف: تقویت دقت بینایی و آموزش نشانه و تثبیت شدن آن و تقویت مهارت های حرکتی

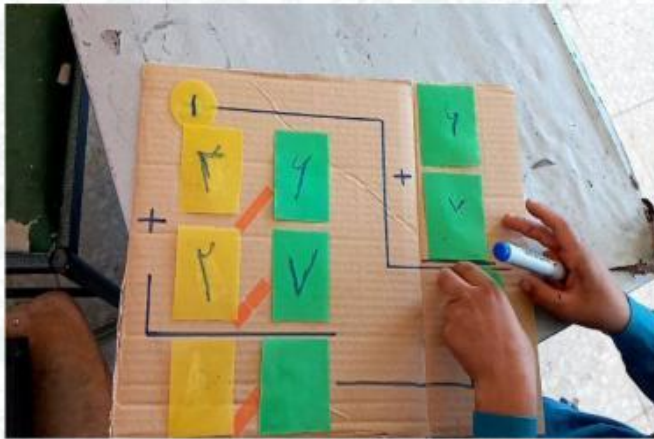
وسایل مورد نیاز :
کاردستی هایی به شکل اشکال

شیوه ی اجرا :

در تدریس نشانه و استثنا از زبان بدن استفاده کردم به طوری که با اشارات و حرکاتی که من نشان میدادم، دانش آموزان کلمه ای را که مربوط به آن اشاره است حدس میزدند و بعد از آن خود دانش آموزان حرکات و اشارات را انجام داده و کلمات را همراه با آن حرکات اعلام میکردند. در کنار این دانش آموزان کاردستی خورشید را هم درست کردند که در اطراف خورشید کلمات این نشانه نوشته شد که در هر زمان که دانش آموز بخواند میتواند با نگاه کردن به این کاردستی که بر روی دیوار و یا مکانی دیگر نصب می کنند مشاهده کرده و سبب تثبیت یادگیری در آنان شود.

فاطمه الماس وش





جمع اعداد اعشاری

هدف: آموزش و یادگیری جمع اعشاری در کنار جمع ساده و مفهوم انتقال، با دست ورزی

وسایل مورد نیاز: مقوا یا هر چیزی شبیه به مقوا، تلق رنگی، ماژیک و چسب

شیوه ی اجرا:

ابتدا دانش آموزان در سمت راست دست ورزی و روی تلق های سبز، جمع یکان یعنی اعداد ۶ و ۷ را به دست می آورد در مرحله ی بعد عمل انتقال را انجام می دهد (دایره ی زرد به قسمت دهگان و دایره ی سبز را به قسمت یکان می برد) در مرحله ی آخر جمع اعدادی که تلق زرد دارند، یعنی دهگان را به دست می آورد.

فاطمه سبزه کار

قطار عملیات ریاضی

هدف: آشنایی با اعداد یک رقمی، آشنایی با چهار عمل اصلی ریاضی، افزایش یادگیری عملیات ریاضی با نوشتن حاصل عملیات

وسایل مورد نیاز: دست سازه ای به شکل قطار که حاوی چهار عمل ریاضی و اعداد ۰ تا ۹ است، ماژیک

شیوه ی اجرا:

از این وسیله می توان برای چهار عمل ریاضی (از پایه ی اول تا پایه ی سوم) استفاده کرد به این صورت که عملیات مورد نظر را مشخص کرده و با چرخش اعداد به عدد مورد نظر می رسیم و سپس عملیات را با عدد ثابت مدنظر، انجام می دهیم. این معادله را می توان برعکس نیز انجام داد به این صورت که معلم یا یکی از دانش آموزان از هر گروه عددی را با ماژیک روی تلق می نویسد و دانش آموزان دیگر گروه تمام عملیات و معادلاتی را که می توان انجام داد تا به این عدد رسید را روی این وسیله نشان می دهند.

مهدیه کاهی





بازی پشت به پشت

هدف: آموزش ضرب، تقویت حافظه تصویری

وسایل مورد نیاز: مداد

شیوه ی اجرا:

در این بازی تعداد دو تا پنج دانش آموز شرکت می کنند. در حالت اول، یک ردیف پشت سر هم و در حالت دوم، دونفر در یک ردیف و این ردیف ها می توانند به تعداد دلخواه شکل بگیرند.

برای مسابقه در حالت اول، نفر اول یک ضرب را بر پشت نفر جلوی خود می نویسد و باید آن فرد جلویی این ضرب را حدس بزند و جواب آن را به او بگوید و به همین ترتیب تا آخرین نفر ادامه می یابد.

در حالت دوم دو گروه که هر کدام از دو نفر تشکیل شده اند با هم مسابقه می دهند که در این جا هم مانند حالت اول، نفر عقبی پشت نفر جلویی می نویسد و باید نفر جلویی ضرب مورد نظر را حدس بزند که در این حالت حدس و جواب ضرب امتیاز خاص خود را می گیرد.

هادی حمّتی

نمایش رهایی از قفس

هدف: ایجاد تنوع در کلاس و مشارکت دانش آموزان در تدریس، تقویت حس اعتماد به نفس و صحبت کردن در جمع، آموزش غیر مستقیم محتوای درس

وسایل مورد نیاز:

شیوه ی اجرا:

گفتگوهای متعلق به هر شخصیت داستان به یک نفر واگذار شده و معلم نقش راوی را ایفا می کند و تعدادی از دانش آموزان کلاس دیگر به تماشای نمایش آن ها می پردازند.

فاطمه بشگری



طرح جهادآموزش، تربیت

عنوان فصل:

آلبوم تصاویر

در این بخش به تماشای لحظات «شاد» دانش‌آموزان روستاهای محروم از تحصیل مجازی خواهیم نشست. دانش‌آموزانی که شوق دانایی و لذت نشستن سر کلاس‌های درس را به خوبی می‌توان در چهره‌هایشان دید، حتی از پشت ماسک!



مراسم افتتاحیه



مراسم افتتاحیه



مراسم افتتاحیه



آماده سازی بسته های بهداشتی



شهرستان بیرجند ، روستای فورجان



شهرستان درمیان ، حاشیه شهر

گزارشات تصویری



شهرستان خوسف ، روستای بصیران



شهرستان نهبندان ، روستای چهارفرسخ



شهرستان سرایان ، روستای قاسم آباد



شهرستان بشرویه ، حاشیه شهر



شهرستان فردوس ، روستای باغستان سفلی



شهرستان بیرجند ، روستای القار

گزارشات تصویری



شهرستان زیرکوه ، حاجی آباد



شهرستان قاین ، حاشیه شهر



شهرستان طبس ، روستای محمد آباد



شهرستان بیرجند ، روستای بجد



شهرستان قائن ، خضری دشت بیاض



شهرستان خوسف ، روستای ارك



شهرستان سرپیشه ، حاشیه شهر



شهرستان بیرجند، روستای بجد



شهرستان سرپیشه ، روستای اسفزار



شهرستان فردوس ، حاشیه شهر



شهرستان زیرکوه، حاجی آباد



شهرستان خوسف ، روستای دولت آباد



شهرستان بیرجند ، روستای نو فرست



شهرستان نهبندان ، روستای اسدآباد



مراسم اختتامیه



مراسم اختتامیه



مراسم اختتامیه



مراسم اختتامیه



ارتباط با ما:

جهت ارتباط با بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان خراسان جنوبی :

تماس : ۰۹۰۲۹۶۳۳۵۱۱

نشانی ما در شبکه های اجتماعی : @skh_cfu

ایمیل : skhcfu@gmail.com



جهت دریافت کلیپ های دوره جهاد آموزشی اسکن کنید.